

حقوق و سیاست بازتاب زیرساخت اقتصادی جامعه است. دولت وظیفه‌ی پاسداری، قوام و گسترش همه جانبه‌ی آن را به عهده دارد. حقوق و سیاست انعکاس و ارونه‌ی مبارزات طبقاتی است و نحوه تدوین و اجرای آن – بدون هیچ تحلیلی از علل مالکیت و چگونگی گسترش آن – چنان است که دولت، حامی همگان و سایه‌ی عدالت الهی و قدرت ازلی – ابدی جلوه‌گر می‌شود. دستگاه‌های حقوقی و سیاسی شامل دوایر دولتی، دادگاه‌ها، زندان‌ها، پلیس و دیگر نهادهای مستقیم دولتی‌اند. سرکوب طبقاتی در این دو قلمرو روبنایی، سرکوب قانونی است که به مردمان زحمتکش طی قرون به عنوان سرنوشتی محتوم و ضرور پذیرانده شده، به طوری که به نحوی غالب فرهنگ تاریخی جوامع از آن تبعیت می‌کند. اما مهم‌تر از این ابزار سرکوب قانونی، ارتش است. ارتش دولتی که چهره‌ی خود را باهاله‌ی وطن پرستی و دفاع از سرحدات میهن و حمایت از جان و مال و ناموس مردم – آن هم مردمی که گویا در یک قلمرو طبقاتی به سر می‌برند – پوشانده است. همواره پشت نهادهای سرکوب قانونی مبارزه طبقاتی، سرکوب قانونی را از سکه انداخت و به سرکوب قهری دست زد و زیرساخت اقتصادی جامعه را از دوره‌های قهر طبقاتی زحمتکشان و در عصر ما، به ویژه کارگران بگذراند تا ارکان آن تا آن جا که ممکن است با آسیبی کمتر مواجه گردد. اما وظیفه‌ی دولت تنها گرداندگی این دو دستگاه سرکوب – سرکوب قانونی و سرکوب قهر علنی – نیست، دولت وظیفه‌ی غایی خود را به مثابه هدف در بازتولید عمومی و خارجی وجه تولید به نمایش می‌گذارد. مقررات گمرکی و ایجاد راه‌های زمینی، دریایی و هوایی، نظارت مستقیم بر منابع طبیعی و چگونگی استخراج و کاربرد آن، قوانین و مقررات بانکی و عقد قراردادهای بین المللی، بازتاب مبرم‌ترین نیازهای بازتولید عمومی و خارجی وجه تولید جامعه است اما بدون تردید به ویژه از نظر تاریخی این‌ها نمی‌توانند بازتاب تمام نیازهای بازتولید باشند؛ چرا که بازتولید ابزار تولید و بازتولید نیروی کار و نیز بازتولید وجه تولید که با ترسیم و گسترش ابزار و پرداخت مزد و پرورش نیروی متخصص کار و کاربرد ثروت‌های ملی و ارزش اضافی در خدمت استثمارگران، از طرف دولت سرمایه‌داری شکل می‌گیرد، اگر چه شرط لازم برای استقرار و استمرار نظام جامعه‌ی طبقاتی است، اما شرط کافی نیست، زیرا از درون هر نظام طبقاتی، مبارزه‌ی طبقاتی تازه‌ای شکل می‌گیرد و پیداست که مبارزه‌ی طبقاتی در هر سطحی، مانعی در برابر بازتولید نیروهای مولده و وجه تولید است. عاملی که از نظر تاریخی از شدت این مانع می‌کاهد و همچون دریایی از اوهام در جریان تاریخی مبارزه‌ی طبقاتی از هان استثمارشوندگان را از تندی قهر ضد استثمار می‌شوید، ایدئولوژی است.

ایدئولوژی که در تحلیل نهایی ارتش سرکوب ذهنی است و به پیچیده‌ترین شکل، زمینه‌ی تاریخی بازتولید شرایط تولید را برای استثمار فراهم می‌آورد ابزاری پیچیده در دست دولت جامعه‌ی طبقاتی است که به اشکال مختلف چنان گسترش آن دنبال می‌شود که گویی خارج از حیطه‌ی عمل دولت و در حیطه‌ی عملکردهای عام و غیر طبقاتی! قرار دارد.

ایدئولوژی نیز بازتاب ساخت اقتصادی جامعه و یا زیربنا است. با این همه درک چگونگی این بازتاب ساده نیست، دست‌کم به سادگی بازتاب‌های حقوقی و سیاسی خاص یک نظام تولیدی خاص نیست. از آن جا که ایدئولوژی مقوله‌های مذهب، خانواده، سیاست، اخلاق، آموزش، هنر، ادبیات، حقوق و سیستم‌های حزبی و سندیکایی جامعه را دربرمی‌گیرد، و از آن جا که در این مقوله با ایدئولوژی‌های متفاوت و گاه متضادی فعالند که فصل مشترکشان در نهایت ایدئولوژی طبقه‌ی حاکم را تحکیم، آن هم تحکیمی تاریخی می‌بخشد، دیگر آن گونه که قلمرو حقوق و سیاست و عملکرد ارتش دولتی، با بازتاب متبلور منافع استثمارگران روبرو بودیم، روبرو نیستیم. در این جا ایدئولوژی بازتاب پیچیده‌تر منافع استثمارگران در یک نظام طبقاتی است که باید مورد بررسی قرار گیرد. این جا سخن از ایدئولوژی غالب است و نه چگونگی پیدایش ایدئولوژی‌های تازه که از بطن مبارزه‌ی طبقاتی همراه انکشاف و جوه تولید و تغییرات مناسبات تولیدی و سرانجام دگرگونی آن‌ها می‌رویند. مورد سخن ایدئولوژی یک نظام طبقاتی مشخص و معین است که به مثابه ابزاری تاریخی، فرهنگ غالب جامعه را می‌سازد. چنین است که در دوایر مستقیم حقوقی و سیاسی دولت، و ارتش، ابتدا سرکوب قانونی و قهری دولت مشخص می‌شود و آن گاه در بافت و بر بستر این سرکوب‌های گونه‌گون، ایدئولوژی نقشی ثانوی می‌یابد، و حال آن که به گونه‌ای بر عکس در نهادهایی چون آموزش و پرورش، احزاب و سازمان‌های بورژوازی، کانون‌های مذهبی، هنر و ادبیات، خانواده و تشکل‌های سندیکایی و شورایی، ابتدا ایدئولوژی است که به بازتولید شرایط تولید می‌پردازد و چنان چه لازم آمد ماشین‌های سرکوب قانونی و قهری دولت نقش ثانوی خود را به پشتیبانی آن باز می‌نمایند.

از این رو ایدئولوژی غالب که از دیدگاهی با آزادی تاریخی فرد و به هر رو با تحمیل شیوه‌های تعبد نامرئی تاریخی از جانب دولت‌ها، پذیرفته شده، حتی به افراد جامعه شخصیت می‌بخشد و نظام تاریخی طبقاتی جبراً این شخصیت و ارونه‌ی طبقاتی را که ماهیتی اسارت‌گر دارد به عنوان ماهیت آزادی انسان رقم زده است.

فرب تاریخ "آزادی - برابری - برادری" که ایدئولوژی‌های رنگارنگ بورژوازی را قاب گرفته است و امروز ماهیت تجاوزگر و قتل خود را در کشتارها و سرکوب‌های امپریالیستی در هر گوشه‌ی جهان بازمی‌نماید نمایان‌گر این واقعیت است که ایدئولوژی‌های جوامع طبقاتی از پیدایش اولین دولت‌های برده دار تا آستانه ورود به جامعه‌ی سوسیالیستی، یکسره ترکیب ایده‌ها و انگاره‌هایی و هم‌انگیز است که منافع زحمتکشان را طی تاریخ مبارزه‌ی طبقاتی همواره وارونه جلوه گر ساخته، استثمارشوندگان را همه با تبلیغ و ترویج و آموزش اوها م‌تافیزیکی، آزادانه به پذیرش قیود ضد انسانی به مثابه استقلال شخصیت واداشته است. از این رو مارکسیسم نه یک ایدئولوژی بلکه یک علم است که با تمام ایدئولوژی‌ها و به تعبیری دقیق‌تر با تمام اوها م تاریخی روینده از نظام‌های طبقاتی، سنتیزی سرنوشت ساز دارد. مارکسیسم انعکاس حقیقی منافع زحمتکشان در عرصه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی است. پس مبارزه‌ی انقلابی‌اش نه تنها در قلمرو زیرساخت و مناسبات تولیدی، بلکه همزمان در قلمرو ایدئولوژی جریان دارد و تمامی نهادهای آموزشی و فرهنگی را در می‌نوردد.

قدرت تخریبی نقش ایدئولوژی یک دولت به مثابه ارتش سرکوب ذهنی که با توجه به ریشه‌های قیود تاریخی آن، آزادانه از طرف جامعه پذیرفته می‌شود و نقشی شخصیت بخش به خود می‌گیرد، آن گاه آشکارتر می‌شود که واگذاری را به بخش‌های خصوصی جامعه در نظر آوریم. کانون‌های مذهبی، بخشی از آموزش، سندیکاها، رسانه‌های گروهی، سازمان‌ها و سامان‌های فرهنگی و هنری... و مهم‌تر از همه خانواده در قلمرو فعالیت‌های بخش خصوصی جامعه قرار دارند و نقش ایدئولوژی یک دولت را خودانگیزه ایفا می‌کنند، بی آن که در این خدمتگذاری آزادانه‌ی برده‌وار، نقش هدایت‌های مرئی و نامرئی دولت را نادیده انگاریم.

هنر و ادبیات به عنوان بخشی از روبنای جامعه طبقاتی هر چند در زمینه آگاهی و خواص ویژه خود از استقلال نسبی برخوردار است و بازتاب متوازی تولید و مناسبات تولیدی و تغییرات و تحولات آن نیست، با این همه به طور غالب اسیر ایدئولوژی‌های پیش پرداخته‌ی جامعه‌ی طبقاتی است و به طور غالب در خدمت دولت‌هاست. این امر وقتی آشکارتر می‌شود که توجه دولت‌های برده دار و سرواژ و به‌ویژه دولت‌های جوامع سرمایه‌داری را به هنر و ادبیات و برنامه ریزی آن‌ها در این زمینه مورد دقت قرار دهیم و نیز سلیقه‌های پرورش یافته‌ی جامعه را در زمینه‌ی هنر و ادبیات که نطفه در ایدئولوژی خانواده داشته و در مدرسه و دانشگاه و گهواره‌ی رسانه‌های گروهی پرورده می‌شود بکاویم و انگیزه‌های ایدئولوژیکی آن‌ها را دریابیم. شاید مخالفت و یا خصومت هنر و ادبیات با شرایط حاکم بر جامعه، به ویژه در دوره‌های دورتر بعد از هر انقلاب اجتماعی، این پندار را پیش آورد که هنر و ادبیات در پویش تکاملی جامعه، با هر محتوا، در خدمت زحمتکشان قرار می‌گیرد؛ اما این فقط یک پندار است. تنها در صورتی که چنین مخالفتی بر بستر برخوردی علمی جریان یابد، هنر و ادبیات کیفیتی بالنده یافته و در سمت و سوی منافع زحمتکشان به جریان می‌افتد. هیچ خانواده‌ای فرزندش را به دلیل پرخاش‌ها و خصومت‌های دوره‌ای و خط و نشان کشیدن‌ها طرد نکرده است، بلکه در نهایت به شیوه‌های برخوردی تازه با او دست یافته، سرانجام وحدت را در این میان قوام بخشیده است؛ مگر آن که او را قاطعانه در جهت نابودی سامان خانواده یافته باشد که در این صورت یا کمر به نابودی او می‌بندد و یا او را به قانون می‌سپارد!

چشم انداز تبیین هنر و ادبیات به مثابه بخشی از روبنا با استقلال بارز نسبی و چگونگی پیچیدگی‌های پیوند آن با زیربنا، چشم اندازی بس گسترده است که از دامنه‌های هنوز ناشناخته‌ی زیبایی‌شناسی و سایه روشن‌های هنوز ابهام آمیز فرم و محتوا، به ویژه انگیزه‌های هنری و چگونگی پیدایش زمینه‌های استعداد هنری می‌گذرد. از این رو هنوز این گرایش در جامعه عمل می‌کند که گویا هنر و ادبیات به تمامی خارج از حوزه تاثیر اقتصاد و سیاست عمل می‌کند. این گرایش گرایشی به غایت ارتجاعی است که خود جوهر ناب ایدئولوژی نظام سرمایه‌داری را بازمی‌تابد. گرایشی که بیش از هر گرایش دیگری در این قلمرو، در خدمت استثمارکنندگان است.

هنر و ادبیات مقاومت یا هنر و ادبیات انقلابی که ویژه‌ی جوامع طبقاتی است خود مقوله‌ای است که می‌باید آن را جداگانه به بررسی گرفت و چگونگی شکل‌گیری و عملکرد آن را در جریان مبارزه‌ی طبقاتی سنجید. اگر گفته می‌شود که هنر و ادبیات به طور غالب در قالب دستگاه‌های متفاوت ایدئولوژیکی در مجموع ایدئولوژی طبقه‌ی حاکم یعنی ایدئولوژی دستگاه دولت را تحت نفوذ قدرت دولت اشاعه می‌دهد نباید چنین نتیجه گرفت که هر هنر و ادبیاتی چنین است. اصولاً روبنای جامعه با دو وجه مشخص می‌شود: وجه غالب و وجه مغلوب. وجه غالب وجهی است که سرانجام در جریان مبارزه‌ی طبقاتی پس از طی دوره و یا دوره‌های شکوفایی سیری نزولی می‌گیرد و در این رابطه وجه مغلوب وجهی است که در آینده به وجه غالب بدل می‌گردد. (البته وجه مغلوب کهنه نیز وجود دارد که در این جا بدان نپرداخته‌ایم - در این جا مراد تنها دو وجه اساسی است) هنر و ادبیات انقلابی همواره به وجه مغلوب در روبنا نظر دارد و با انعکاس تصاویر حقیقی آن در خدمت تغییر و سرانجام تحول نیروهای مولد جامعه است. اما هنر و ادبیات در زمینه‌ی بسیار گسترده‌تر در خدمت وجه غالب روساخت جامعه است و حتی آن جا که انتقادیست، مایه‌ی انتقادش در حوزه‌ی ایدئولوژی طبقه‌ی حاکم است و پیش از آن که شکستی در ایدئولوژی حاکم ایجاد کند، به شکست انتقاد می‌انجامد و آن چه از آن برجای می‌ماند جوهر ایدئولوژیکی آن است که در فرم و محتوای آن به حیات خود در خدمت مناسبات استثمارگری جامعه ادامه می‌دهد.

کم نیستند هنرمندان و اندیشه‌مورزانی که از این واقعیت که هنر و ادبیات بازتاب تاریخی مرحله‌ای از رشد مبارزات طبقاتی است چنین نتیجه می‌گیرند که بنابراین زندگی و ایدئولوژی هنرمند مهم نیست، مهم اثری است که می‌آفریند. این

نتیجه گیری سوداگرانه که در جهت تثبیت زندگی بی دغدغه‌ی سیاسی یا دست کم زندگی بی خطر سیاسی است و پویش تاریخی مارکسیسم را در عرصه مبارزات طبقاتی در جهان، ساده لوحانه نادیده می‌گیرد، بر آن است تا توجیهی برای تثبیت شرایط کلی موجود بتراشید و دقیقاً از موضع لیبرالیسم بورژوایی بیان می‌شود و جانبدار رفرم در جامعه‌ی سرمایه‌داری است، هر چند مقولات مارکسیسم را با تواضعی مدعیانه برشمارد.

هنر و ادبیات انقلابی، در شرایط امروزی جهان یا ماهیتاً هنر و ادبیات سوسیالیستی است و یا با گرایش به سوسیالیسم آفرینش می‌یابد. تنها چنین هنر و ادبیاتی است که می‌تواند با تحول انتقاد از انتقاد تجربی به انتقاد علمی، چارچوب دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت را در هم بشکند. دست یافتن به چنین ارزشی ساده نیست زیرا به‌طور عمده ایدئولوژی هنرمندان در جامعه‌ی سرمایه‌داری، آن‌جا که در جریان اکتساب نظریه‌ی علمی قرار دارند، یک ایدئولوژی التقاطی است که تنها در پویش رو به گسترش مبارزات طبقاتی، به جوهر انقلابی جهان بینی علمی دست می‌یابد تا آفرینش‌گر هنر و ادبیات انقلاب در قلمرو مبارزه‌ی طبقاتی باشد. با این همه رابطه‌ی چنین هنر و ادبیاتی با مبارزات طبقاتی رابطه‌ای مستقیم نیست. مبارزه‌ی طبقاتی چشم انداز انقلاب رهایی‌بخش زحمتکشان، سرنگونی دولت بورژوایی و طلوع جامعه‌ی سوسیالیستی و دورنمای زمینی جهان کمونیست را از درون صور متفاوت هنر و ادبیات باز می‌تابد.

هنر و ادبیات در جامعه‌ی طبقاتی به گونه‌ای غالب بازتاب دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت است و بخشی از ارتش سرکوب ذهنی جامعه را می‌سازد و بدین گونه در خدمت بازتولید شرایط تولید است و هنر و ادبیات انقلابی، به گونه‌ای مغلوب دینامیسم تاریخی هنر و ادبیات را در جهت انهدام شرایط تولید باز می‌تابد.

